

نقدی بر

هستی و چیستی در حکمت صدرایی

مرتضی کربلایی‌لو

آیا در فلسفه اصالت وجود، افزون بر وجود، «ماهیت» نیز در خارج هست؟ می‌توان گفت تمام کتاب هستی و چیستی در حکمت صدرایی برای روشن شدن پاسخ این سؤال نوشته شده است. نویسنده سه تفسیر از نحوه عروض ماهیت اعتباری بر وجود حقیقی ارائه می‌دهد. در تفسیر اول در عالم واقع، هم وجود هست هم ماهیت. در دو تفسیر دیگر آنچه هست جز وجود نیست و ماهیت یا عدمی است یا ذهنی صرف. یعنی یا حد وجود است یا ظهور وجود است برای اذهان. نویسنده از تفسیر اول دفاع می‌کند و ماهیت را هم موجود می‌شمارد. او برای فهم این که یک شیء خارجی هم مصداق وجود باشد هم مصداق ماهیت، کلماتی از خود ملاصدرا شاهد می‌آورد دال بر این که اشکال ندارد یک واقعیت بیرونی مصداق چند مفهوم باشد از جمله خود واجب تعالی که مصداق صفات متعدد است^۱ و یا ماهیات بسیطه که مصداق جنس و فصل اعتباری‌اند^۲ نویسنده در صدد تأکید بر این نکته است که پذیرش این که یک واقعیت خارجی، مصداق معانی متعدد باشد مستلزم این نیست که یک چیز در عین حال دو یا چند چیز باشد. او تا این‌جا اصل صدق ماهیت بر وجود خارجی را افزون بر صدق مفهوم وجود بی‌اشکال می‌شمارد و می‌گوید صدق ماهیت در کنار وجود بر شیء خارجی، تالی فاسدی به بار نمی‌آورد. اما در گام بعدی وقتی می‌خواهد دلیل خود را نه بر «امکان صدق» فقط، که بر تحقق خارجی ماهیت بیان کند می‌گوید «برای نشان دادن این که ماهیت نیز در خارج حقیقتاً موجود است به دلیلی اشاره می‌کنیم که در عین سادگی متقن و کارگشاست، و آن این که بر وجود داشتن شیء، دلیلی محکم‌تر از این نیست که مفهوم آن شیء (البته مفهوم ثبوتی شیء) بر امری خارجی، در قضیه‌ای خارجی صادق باشد.»^۳ در کل این کتاب تنها دلیلی که بر تحقق خارجی ماهیت اقامه شده است همین است و بس. و از طرف نویسنده این دلیل «متقن» و «کارگشا» شمرده شده است اما هیچ سعیی نه تنها در این کتاب بلکه تا آن‌جا که نگارنده می‌داند در فلسفه اسلامی برای تنقیح اصول معرفت‌شناختی و وجودشناختی‌ای که ماجرای قضیه خارجی را روشن بسازد صورت نگرفته است.

به نظر نگارنده این سطور، نزاع دیرین اصالت وجود و ماهیت و مسائل پیرامون آن تماماً در مسئله‌ای مندرج می‌تواند باشد با عنوان «رابطه مفهوم و مصداق». بی تنقیح فلسفی این رابطه، تفاسیر ما از اصالت وجود یا اصالت ماهیت و نزاع بین این دو آلوده به ابهام است و باز جای چون و چرا باقی است. و این کار در متون فلسفه اسلامی به نحو تام صورت نگرفته است. گاهی اشاراتی شده و فیلسوف چندان دغدغه حس نکرده در پرداخت رابطه مفهوم و مصداق. از آن جمله در بحث شبهه ابن کمونه و این بحث که آیا می‌شود از دو واقعیت متباین یک مفهوم انتزاع کرد. خود نویسنده هم تنها



هستی و چیستی در حکمت صدرایی

غلامرضا فیاضی

تحقیق و نگارش حسینعلی شیدان شید

پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

۱۳۸۷

در یک جا نوشته است «حکایت مفهوم از معنای خود حکایتی ذاتی است، هیچ مفهومی نمی‌تواند از معنای مفهومی دیگر حکایت کند.»^۴ اما در مورد این که در رابطه بین مفهوم و معنا و مصداق، «ذاتی بودن» به چه معناست سخنی گفته نمی‌شود.

دوباره بر سر بحث بازگردیم. قضیه خارجی یکی از اقسام قضیه بر حسب موضوع است. اگر مراد از موضوع در قضیه مصادیق بالفعل موجود در عالم خارج باشد قضیه خارجی است. بنابراین وقتی شما به محتوای کوزه اشاره می‌کنید و می‌گویید این آب است، این یک قضیه خارجی است و طبق ادعا می‌تواند ثابت کند «آب» حقیقتاً در خارج هست.^۵ نویسنده محترم در پاورقی در مورد این قاعده نوشته است «این سینا بدین مطلب تصریح کرده و صدرا المتألهین در قبول آن چنین گفته... «بودن ماهیت در خارج» همان صدق ماهیت بر امری خارجی و تحقق حد و تعریف ماهیت در آن امر است»^۶ اولاً این که این سینا تصریح کرده یا نکرده دخلی در یک مسئله فلسفی که ما با دلالت عقلی سر و کار داریم ندارد. تصریح و عدم تصریح درجات مختلف دلالت وضعی لفظی است و در حیطه علوم منقول جاری است. ثانیاً از آنچه ملاصدرا در تفسیر «وجود ماهیت در خارج» آورده است نمی‌توان نتیجه گرفت که ماهیت به نظر ملاصدرا در خارج واقعاً هست. چه، ملاصدرا در این فقره که مانند آن در آثارش فراوان است در مقام تفسیر مفهوم «وجود ماهیت در خارج» است. حال، اگر در نظر ملاصدرا وجود ماهیت در خارج فقط به معنای «صدق مفهوم ماهیت بر شیء خارجی» باشد از این نمی‌توان نتیجه گرفت که ملاصدرا آن را واقعاً موجود می‌داند تا ما بر وی پذیرش این قاعده را هم الزام کنیم. به عبارت دیگر فرآیند تحقق خارجی ماهیت باید این مسیر را طی کند:

(*) وجود ماهیت در خارج = صدق مفهوم ماهیت بر امری خارجی

(**) صدق ماهیت بر امری خارجی + قاعده قضیه خارجی

(***) تحقق ماهیت در خارج

اما شاید ملاصدرا اصلاً نمی‌خواهد قائل به (***) شود تا ما مجبور شویم در مرحله (***) پذیرش قاعده قضیه خارجی را بر وی الزام کنیم. برای این نتیجه‌گیری باید فقراتی دیگر را هم بیاوریم که در آن ملاصدرا نه در مقام تفسیر معنای «وجود ماهیت در خارج» بلکه در مقام بیان (***) باشد. اما متأسفانه در این کتاب هستی و چیستی در حکمت صدرایی به همچو دلائل یا نقل قول‌هایی بر نمی‌خوریم.

اما واقعاً مراد از این که ماهیت در خارج هست چیست؟ فقره‌ای هست در تعلیقات شفا که ملاصدرا آن را تحت عنوان «هدایة کشفیة» آورده است و در آن دقیق‌تر در مورد نحوه وجود معانی و مفاهیم در خارج سخن می‌گوید. با هم بخوانیم:

«اعلم ان الموجود من کل أمر - كما مرت الاشارة اليه مرارا - هو وجوده الخاص به و معنی موجودیة المعانی و المفهومات هو كونها صادقة علیها محموله لها؛.. فمعنی كون الإنسان موجوداً عند التحقيق عبارة عن كون بعض الموجودات محمولاً علیها انه انسان. بل الموضوع فی الاحكام كلها هو الوجود و الموجود لا المعانی و المفهومات... فكما ان كون كذا موجوداً او واحداً لا یوجب كون مفهوم الوجود او مفهوم الوحدة موجوداً، فكذا كون زید حیواناً او انساناً لا یوجب كون معنی حیوان او معنی الانسان من حیث نفس معناه موجوداً فان مصداق موجودیة الشیء و مطابقه و ملاکه هو وجوده لانفسه مجرداً عن الوجود و لا لا بشرط الوجود... بل معنی موجودیتها اتحادها بالموجودات.»^۷

چنان که ملاحظه می‌شود ملاصدرا در این جا تحقق خود ماهیت و معنا و مفهوم را در خارج نفی می‌کند و فقط سخن از «صدق بر وجود» و «حمل بر وجود» و در نهایت «اتحاد مفهوم با وجود» می‌آورد. نویسنده از این گونه سخن گفتن ملاصدرا این نتیجه را می‌گیرد که پس ماهیات و معانی در خارج موجودند. چه وقتی اتحاد با وجود مطرح می‌شود، و یک طرف این اتحاد امر خارجی است پس طرف دیگر هم که عبارت باشد از ماهیت، باید در خارج باشد. اما هنوز این جا سؤالی هست که باید از نویسنده محترم پرسید: ملاصدرا بارها گفته است که ماهیات یک‌سری معانی معقول و کلی‌اند. سؤال از نویسنده کتاب چیستی و هستی در حکمت صدرایی این است که بر فرض که بتوان از آنچه ملاصدرا گفته استنباط کرد ماهیت خودش واقعاً در خارج موجود است و آن دو تفسیر رقیب برخطا هستند، بر اساس تفسیر شما چگونه ماهیت کلی می‌تواند در خارج که وعاء امور متشخص و جزئی است تحقق داشته باشد؟ اگر شما می‌گویید تفسیر درست اصالت وجود این است که ماهیت در خارج وجود داشته باشد (هرچند بالعرض)، این وجود را در مورد یک امر معقول و کلی چگونه تفسیر و تصویر می‌کنید؟ آنچه وجود دارد لزوماً «متشخص» است. امر کلی چگونه می‌تواند وجود داشته





باشد هرچند بالعرض؟ اگر خارج فقط و فقط وعاء امور متشخص است، چگونه می‌شود گفت چیزی که کلی و معقول است در خارج هست هرچند بالعرض؟ اصلاً آیا تشخص انباشته در خارج و طرد شدید کلیت از سوی خارج، مجالی برای هر نوع تحقیقی حتی تحقق بالعرض باقی می‌گذارد؟ آیا درستش همین نیست که ملاصدرا کرده است که گفته معنای موجودیت معانی و مفاهیم کلی فقط این است که ما آن‌ها را بر موجودات خارجی «حمل» می‌کنیم و نه این که واقعا تحقق در خارج داشته باشند؟

بگذارید ببینیم آیا خود ملاصدرا به این مسئله جواب داده است. یعنی آیا ملاصدرا در مورد همان سه مطلب «حمل مفهوم بر وجود» و «صدق مفهوم بر وجود» و «اتحاد مفهوم با وجود» که در بالا اشاره شد چیزهایی گفته که بتواند نوری بر ابهام موجود بناباند؟ به نظر می‌رسد ملاصدرا این کار را کرده و حواسش به این نکته بوده است. سؤال ما از ملاصدرا این بود که آیا شما معتقدید ماهیات و مفاهیم کلی با خود شیء خارجی اتحاد دارند تا ما در گام بعدی همچون نویسنده کتاب هستی و چیستی بتوانیم از این اتحاد، وجود ماهیات و مفاهیم را نتیجه بگیریم؟ پاسخ ملاصدرا در اسفار این است «ان المعانی المعقولة بما هی معقولة غیر محمولة علی الافراد الخارجية و لا متحدة بالاشخاص الخارجية»^{۶۳} یعنی ماهیات از آن حیث که کلی و معقول اند نه محمول بر وجودات خارجی‌اند و نه اتحاد با آن‌ها دارند. ملاصدرا با این عبارت آب پاکی را بر دست ما می‌ریزد: کلی از آن حیث که کلی است نمی‌تواند با متشخص متحد شود یا بر آن حمل گردد. پس اتحاد ادعا شده کجاست و بین چه و وجود خارجی است؟ ملاصدرا ادامه می‌دهد «التي يتحد معها من الماهيات الطبيعية هي التي اذا اعتبرت من حيث هي هي؛ فهي لا منقسمة و لا لا منقسمة و ان كانت منقسمة في الواقع كما انها لا موجودة و لا معدومة من تلك الحیثیة و ان كانت موجودة في الواقع»^{۶۴} یعنی آن ماهیت متحد با وجود خارجی، «ماهیت من حیث هی هی» است نه ماهیت کلی و معقول که نسبت به وجود خارجی و انقسام «به شرط لا» است. پس از نظر ملاصدرا آن ماهیتی که ما قائل به اتحاد آن با وجود خارجی هستیم، «ماهیت من حیث هی هی» است. حالا برگردیم سراغ نویسنده محترم و صفحه‌ی ۶۳ را باز کنیم. نویسنده می‌گوید بنا بر تفسیر وی از اصالت وجود «آنچه اعتباری و نامتحقق است ماهیت من حیث هی هی است نه ماهیت موجود که عین وجود است.» و بعد در پاورقی می‌افزاید که مراد از اعتباری بودن ماهیت من حیث هی هی این است که اساساً در خارج تحقق ندارد!

خوب سؤال این است؟ بالاخره ماهیت من حیث هی هی در خارج هست یا نه؟ ملاصدرا می‌گوید مراد از ماهیت متحد با خارج همین است و «کانت موجودة في الواقع» (= در خارج موجود است). اما نویسنده هستی و چیستی می‌گوید این ماهیت اصلاً در خارج هیچ تحقیقی ندارد. تکلیف چیست؟ بگذارید یک‌بار مسیری را که نویسنده محترم طی کرده تا به تحقق خارجی ماهیت برسد مرور کنیم. در قضیه خارجی ماهیت بر امر خارجی حمل می‌شود. از این حمل و طبق قاعده متقن و کارگشای مربوط به قضیه خارجی نتیجه می‌گیریم ماهیت در خارج هست. اگر این حرف‌ها تفسیر اصالت وجود صدراست، خود صدرا چنین می‌گوید: آن چیزی که تو می‌توانی بگویی در خارج هست همان چیزی است که با وجود خارجی متحد است. آن امر متحد با وجود خارجی چیست؟ هرگز ماهیت معقول نیست، بلکه ماهیت من حیث هی هی است. پس همین ماهیت هست که در خارج هست. حال سؤال این است: چرا نویسنده محترم اصرار دارد ماهیت من حیث هی هی در خارج اصلاً تحقق ندارد؟!

نکته بعدی این است که بر اساس این حقیقت که ماهیت من حیث هی هی متحد با خارج و موجود در خارج است و این ماهیت امر کلی نیست، ما چه تصویری می‌توانیم از این ماهیت موجود در خارج داشته باشیم؟ نویسنده محترم می‌خواهد بگوید که ماهیت واقعا در خارج هست. اما به ما هرگز نمی‌گوید نحوه وجود آن ماهیت متحد با وجود خارجی و محتوای آن چیست. ملاصدرا می‌گوید ماهیت من حیث هی هی است که با وجود خارجی متحد است. ماهیت من حیث هی هی یعنی ماهیتی که کلیت و معقولیت در آن لحاظ نشده است، بلکه می‌تواند در انحای مختلف وجود (عقلی و خیالی و حسی) بنشیند. یکی از مراتب ماهیت من حیث هی هی، همین ماهیت معقول و کلی است. مرتبه دیگرش ماهیت خیالی است و مرتبه پایین‌ترش ماهیت محسوس. اما تنها با استناد به مرتبه عقلی است که ما می‌توانیم تصویری از ماهیت داشته باشیم. چه ادراک مقید بی ادراک مطلق امکان‌پذیر نیست. و این همان «شهود عن بُعد» است که در

معرفت‌شناسی ملاصدرا بسیار مهم است و گاه مغفول می‌ماند. ما وقتی یک شیء خارجی را می‌بینیم و به ماهیتش التفات داریم در واقع داریم یک حقیقت عقلی را از دور مشاهده می‌کنیم و آن حقیقت عقلی منشأ انتزاع ماهیت این شیء متشخص جزئی می‌شود. آن حقیقت عقلی در سلسله علل این شیء قرار دارد و لذا بر اساس اتحاد حقیقه و رقیقه می‌توان گفت این شیء خارجی با آن حقیقت معقول متحد است و بر آن حمل می‌شود و بر عکس.^{۱۰}

دقت شود که مراد از حمل در این جا حمل شایع نیست، بلکه حمل حقیقه و رقیقه است. و مراد از حمل و اتحادی که ملاصدرا در مبحث ماهیات از آن سخن گفت حمل شایع صناعی است. اما آنچه این دو نوع حمل و اتحاد را به هم مرتبط می‌کند، «شهود عن بُعد» است. اگر در معرفت‌شناسی ملاصدرا، ادراک امر کلی بر «شهود عن بُعد» استوار نباشد نمی‌توان از حمل ماهیت بر وجود به تحقق خارجی ماهیت پل زد. همان‌طور که در معرفت‌شناسی کانت نمی‌توان از صدق زمان و مکان و علیت بر جهان پدیدارها به متن واقع (نومن) پل زد و قائل شد در خود متن واقع زمان و مکان و علیت هست. اگر ماهیت‌اندیشی تنها با شهود از دور عقل فعال امکان‌پذیر است در خود عقل فعال که تکثری نیست و بین معانی در آن‌جا ما به الامتیاز نیست. ما به الامتیاز این‌جا خودش را نشان می‌دهد و لذاست که مطرح‌شدن ماهیت برای موجودی امکان‌پذیر است که یک پایش در عالم محسوسات باشد. متأسفانه این بحث‌ها جایش در کتاب چیستی و هستی در حکمت صدرایی خالی است. با صرف استناد به قاعده قضیه خارجی و واقعاً نمی‌توان تحقق خارجی ماهیت را نتیجه گرفت. قاعده قضیه خارجی تنقیح مبانی معرفت‌شناختی و وجودشناختی می‌خواهد. استناد به این قاعده در فلسفه ابن‌سینا توجیه متفاوتی نسبت به ملاصدرا دارد. نمی‌شود گفت این قاعده را هم ابن‌سینا پذیرفته هم ملاصدرا. باید دید آیا مبانی این دو فیلسوف اجازه همچو استنادی را می‌دهد یا نه. اگر ما در فلسفه ملاصدرا دو اصل اساسی «حمل حقیقه و رقیقه» و «شهود دورادور حقیقه هنگام ادراک رقیقه» را کنار بگذاریم چگونه می‌توانیم به وجود خارجی ماهیت برسیم؟ سؤال را واضح‌تر می‌پرسم: ماهیت من چیست هی هی که چیزی جز خودش نیست (= لیست الا هی)، نه موجود است و نه معدوم «ماهیت به حمل اولی» است. ماهیت به حمل اولی یعنی معنای ماهیت. سؤال این است که آیا از حمل «ماهیت به حمل اولی» بر موجود خارجی می‌توان نتیجه گرفت «ماهیت به حمل شایع» در بیرون هست؟ آیا می‌شود به این راحتی از مقام حمل اولی پل زد به افق حمل شایع؟ به نظر می‌رسد تنها جایی بتوان این گذر از حمل اولی به حمل شایع را مجاز دانست که بین صورت ادراکی عقلی و آن موجود جزئی خارجی ارتباط علی معلولی برقرار باشد، چنان که ملاصدرا نوشته است: «فالفنس الانسانیة ما دامت فی هذا العالم یكون تعلها للاثیاء العقلیة و الذوات المفارقة الوجودات تعقلاً ضعیفاً و لاجل ضعف الادراک یكون المدرك قابلاً للاشترک بین جزئیات یكون لها ارتباط معلولی بذلک المدرك العقلی.»^{۱۱}

ملاصدرا

نویسنده به آنچه

ملاصدرا به کار می‌برد

وفادار نیست.

معتقد است هر آنچه

غیر از مفهوم

وجود است

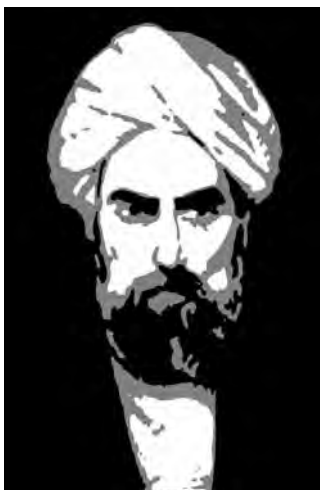
جزو ماهیات

قرار می‌گیرد.

حال اگر آنچه متحد با خارج است ماهیت من چیست هی هی است و ماهیت من چیست هی هی چیزی است که بر هر سه مرتبه معقول و مخیل و محسوس احاطه دارد، یعنی هم معروض کلیت است و متعلق حد و تعریف قرار می‌گیرد و هم در مرتبه‌ای دیگر متعلق اشاره است و غیرقابل تعریف، هم ثابت است و هم سیال، هم مجرد است هم مادی، آیا این چیزی غیر از خود وجود است؟ چه داعیه‌ای داریم اسم دیگری بر آن بگذاریم؟ حداکثر می‌توانیم بگوییم وقتی ما در مقام سخن گفتن از ما به الامتیاز وجودات هستیم مفهومی به میان می‌آوریم به نام «ماهیت» ولی این دیگر با آن ماهیت به تعریف رایجش هیچ شباهتی ندارد. نویسنده محترم در صفحه ۱۲۳ کتاب، از «ماهیت سیال» سخن می‌گوید. به نظر می‌رسد ماهیت سیال دیگر ماهیت نیست، بلکه خود وجود خارجی شیء است. اگر نه، چه فرقی هست بین «ماهیت سیال» و «وجود سیال» تا ما تعبیرهای مان را مختلف کنیم؟ با همین شیوه‌ای که نویسنده در پیش گرفته است می‌توانیم تقسیمات مطرح در «امور عامه» را بر خود ماهیات اعمال کنیم و بگوییم ماهیت تقسیم می‌شود به بالقوه و بالفعل و واحد

و کثیر و مادی و مجرد و علت و معلول و... حتی می‌توانیم بر خود واجب تعالی هم اطلاق ماهیت بکنیم. و اتفاقاً همین را نویسنده خود مطرح کرده است: «به نظر می‌رسد که می‌شود در عین اعتقاد به اصالت وجود، برای واجب‌الوجود نیز به ماهیت قائل شد لیکن تنها هنگامی می‌توانیم به ماهیت داشتن واجب اعتقاد بورزیم که بر اساس تفسیر نخست مشی کنیم. زیرا بر اساس این تفسیر ماهیت عبارت است از ذات و درون و نهاد یک وجود.»^{۱۲} سؤال این است که ذات و درون و نهاد یک وجود آیا خود «وجود حقیقی» نیست که ملاصدرا و شارحان حکمت متعالیه به کار می‌برند؟ اگر چنین نیست چه تفاوتی هست بین

وجود و ماهیت به معنای مطابق با تفسیر نخست؟ نویسنده چرا در مورد خود ماهیت سخنی نگفته است و آن را برای ما تحلیل نکرده است تا روشن بشود این ماهیت با نحوه وجود حقیقی که ملاصدرا به کار می‌برد تفاوتش چیست؟ البته



در کتب صدرایی

نویسنده محترم در مقام بیان تفاوت بین «وجود» و «ماهیت»، کلماتی گفته است: «مفهوم وجود فقط حاکی از واقعیت و موجودیت شیء یعنی حیثیت طارده عدم بودن آن است و هرگز از نحوه وجود آن شیء حکایت نمی‌کند. مثلاً نشان نمی‌دهد که آن شیء واجب است یا ممکن، مجرد است یا مادی، انسان است یا سنگ. از سوی دیگر مفاهیم غیر وجود (ماهیات) تنها نحوه وجود شیء را نشان می‌دهند و از اصل وجود داشتن حکایت نمی‌کنند. مفاهیمی چون انسان و علت و واحد و حجم و جسم بر هستی و بودن شیء دلالت ندارند، بلکه هم با موجودیت سازگارند هم با معدومیت، یعنی هم وجود را بر آن‌ها می‌توان حمل کرد هم عدم را.»^{۱۳}

این فقره شدیداً قابل تأمل است. کاربرد ملاصدرا از «وجود حقیقی» که متحقق بالذات است کاربرد مفهومی نیست که فقط از حیث موجودیت اثباتی شیء حکایت کند، بلکه بر تمام شیء دلالت دارد، لذا جایی برای مفهوم دیگری که بیاید و از نحوه وجود شیء دلالت نکند نمی‌گذارد. در واقع کاربرد ملاصدرا از وجود اصیل شبیه کاربرد اسمای خاص مثل مجید و زهراست که بدون واسطه‌گری معنا بر اشخاص بیرونی دلالت دارند. ماهیات همان نقشی دارند که مفاهیم کلی مثل «مرد» و «زن» برای مجید و زهرا ایفا می‌کنند. اما نویسنده به آنچه ملاصدرا به کار می‌برد وفادار نیست. معتقد است هر آنچه غیر از مفهوم وجود است جزو ماهیات قرار می‌گیرد.^{۱۴} یعنی ماهیت در نظر نویسنده، هم شامل ماهیات بالمعنی الاخص (ما یقال فی جواب ماهو) و هم شامل بر معقولات ثانیه فلسفی است. حالا نکته این‌جاست که خود «مفهوم وجود» جزو معقولات ثانیه است و علی القاعده باید در عداد ماهیات به معنای عام باشد. یعنی مفهوم وجود، خودش ماهیت باشد و علی القاعده نسبت به وجود و عدم خارجی بالسویه باشد. اما نویسنده این را نمی‌پذیرد. ماهیات را فقط مفاهیم غیر از وجود می‌داند. این ناسازگاری از آن‌جا ناشی می‌شود که مراد ملاصدرا از وجود اصیل، مفهوم وجود (چه معنای مصدری و چه معنای اسم مصدری) نیست. چه، مفهوم وجود یک معقول ثانی فلسفی است و نسبت به وجود و عدم خارجی علی السویه است. کجای این مفهوم، بالذات طارده عدم است؟ نویسنده با غفلت از این نکته که وجود حقیقی و اصیل صدرا یک «اسم خاص» است و دلالتش بر واقعیت خارجی بی‌واسطه معناست دچار مباحثی سراسر مغشوش شده است. مجبور شده است چیزی به عنوان «ماهیت» به میان بیاورد تا بر ذات و نهاد شیء دلالت کند که در واقع در فلسفه صدرا وظیفه دلالت بر آن بر عهده خود «وجود» است. اما این وجود نه آن وجود مصدری یا اسم مصدری است که نویسنده محترم همه‌جا از وجود اراده می‌کند.

کاش نویسنده کتاب هستی و چیستی به جای این‌همه دقت مفهومی که البته به جای خود ارزش‌مند است اما در این کتاب خیلی جاها سر از اغتشاش درآورده است فقط همت به کار می‌بست این عبارت ملاصدرا را شرح و بسط می‌داد که «ان الوجود هو الاصل فی التحقیق و الماهیه تبع له لا کما یتبع الموجود للموجود بل کما یتبع الظل للشخص و الشیخ لذی الشیخ من غیر تأثیر و تأثر.» (الشواهد، ص ۱۳۶) و می‌گفت مراد از سایه بودن و شیخ بودن ماهیت برای وجود چیست. و عجیب است که در کل این کتاب که داعیه تفسیر درست اصالت وجود و اعتباریت ماهیت را دارد به عبارات این‌چنینی صدرا که لازمه فهم‌اش، «کشف» است نه صرفاً دقت‌های تحلیلی و مفهومی مشاء‌پسند هیچ توجهی نشده است. آدم با خواندن این کتاب پر حجم یاد این عبارت ویرانگر می‌افتد که «من لا کشف له لا علم له».



کانت

معرفت‌شناسی کانت
نمی‌توان از صدق زمان
و مکان و علیت بر جهان
پدیدارها به متن واقع
(نومن) پل زد و قائل شد
در خود متن واقع زمان
و مکان و علیت
هست.

منابع و مأخذ

- تعلیق صدر المتألهین بر الهیات شفاء ملاصدرا، تصحیح نجفقلی حبیبی، بنیاد حکمت صدرا، ۱۳۸۲.
الحکمة المتعالیة، صدر المتألهین، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۰.
الشواهد الربوبیة، صدر المتألهین، تحقیق سید جلال آشتیانی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۶.

پی‌نوشت‌ها

۱. هستی و چیستی در حکمت صدرایی، صص ۲۴ - ۲۵.
۲. همان، صص ۲۸ - ۳۱.
۳. همان، ص ۴۶.
۴. همان، ص ۱۹.
۵. همان، ص ۴۶.
۶. همان، ص ۴۶. پاروقی.
۷. التعلیقات، ص ۸۳۶.
۸. الحکمة متعالیة، ج ۳، ص ۴۷۲.
۹. همان، ص ۴۷۲.
۱۰. الشواهد الربوبیة، ص ۱۵۶ - ۱۵۸.
۱۱. همان، ص ۱۵۷.
۱۲. هستی و چیستی در حکمت صدرایی، ص ۸۰.
۱۳. همان، ص ۱۹.
۱۴. همان، ص ۱۲.